

مشارکت اجتماعی زنان در دوره مشروطه

اکرم شایگانی



تا قبل از دوران قاجاریه از حرکت جمعی زنان و نقش آنها در تحولات اجتماعی - سیاسی اطلاعات مورد استنادی وجود ندارد. چند موردی که در کتابهای تاریخی آمده است، مربوط به نقش آنها در حمایت از سربازان در جنگ با دشمنان است. برای مثال، در جنگهای طولانی ایران و عثمانی در زمان صفویه، زنان آذربایجان لباس جنگ پوشیده و وارد میدان می‌شدند. همین که قشون عثمانی به شهر حمله می‌آوردند، زنانی که در شهر مانده بودند از بالای بام بر سر آنها آب جوش می‌ریختند (صابری شمیرانی، مشارکت سیاسی زنان در ایران).

در دوران قاجاریه، آغاز حرکت جمعی و مشارکت زنان را باید به دو دوره تقسیم کرد. نخست دوره‌ای که زنان به علل نارضایتی‌های سیاسی - اجتماعی ناشی از ضعف دولت در برابر دولت‌های استعمارگر خارجی و حکومت استبدادی داخلی به دنبال مردان و به هدایت و تشویق و تأیید آنها به نهضت‌های اجتماعی پیوستند و به طور مؤثری در این راه کوشیدند. آنها در این راه، از هدف‌های مردان پشتیبانی می‌کردند و خواسته‌های مشخص نداشتند (مانند نهضت تنباکو و نهضت مشروطیت)

در دومین دوره، زنان به فعالیت جداگانه در زمینه مسائل خاص خود پرداختند که حاکی از تحول و پیشرفت این حرکت است و نشان می‌دهد که زنان در این مرحله آگاهی بیشتری یافته و به عنوان یک گروه اجتماعی مؤثر فعالیت می‌کنند. اما حرکت اخیر، برخلاف گذشته، از تأیید و همراهی کامل مردان برخوردار نبود و مخالفان با این گونه فعالیت‌های زنان دست به دشمنی زده و این حرکت را گاه دچار مشکل می‌کردند. البته، این مخالفتها اصولاً به این سبب بوده که حرکت زنان را بدعت می‌دانستند. در واقع، جامعه پذیرای چنین جهشی نبود، (مانند تشکیل مدارس، چاپ روزنامه) (منصوره اتحادیه، بیداری زنان: تاریخچه مشارکت زنان در نهضت مشروطیت، مجموعه مقالات اولین سمینار مشارکت اجتماعی زنان).

نخستین حرکت ملی در دوره معاصر پس از شکست ایران در جنگها با روس، جنبش خود جوش مردم تهران در دفاع از زنان گرجی مسلمان

شده‌ای بود که سفیر خودخواه و مستبد روس با سماجت هرچه تمامتر می‌خواست با تفسیر یکی از مواد معاهده ترکمانچای آنها را از شوهران و فرزندان خود جدا کرده و با تغییر مجدد مذهب روانه گرجستان سازد. این عمل نزد مسلمانان نوعی تجاوز به ناموس ملی و مذهبی بود و به همین دلیل، مورد اعتراض مردم قرار گرفت. زنان تهران در این روز شور و حرارت زیادی از خود نشان دادند و تا آخرین دقیقه‌ای که هیاهوی مردم در خراب کردن سفارت روس و کشت و کشتار ادامه داشت آنها نیز از پای ننشستند.

در تظاهرات دیگری که مردم تهران در دفاع از امیر کبیر برپا ساختند، زنان شرکت فعالی داشتند. درخشان‌تر از هر دو واقعه یاد شده، اتحاد و همبستگی‌شان در جنبش تحریم تنباکو بود. در اواخر سلطنت نیم قرنی ناصر الدین شاه که امتیازات فراوانی به خارجی‌ان داده شد، توتون و تنباکو در انحصار یک کمپانی بیگانه درآمد. مردم و حتی زنان دربار، در این جهاد ملی به دستور پیشوای مذهبی خود، مرحوم میرزای شیرازی، شرکت کردند. زنان حرم هم قلیانها را شکستند و در مقابل اوامر صریح و قدرت مطلق ولی نعمت خود مقاومت کردند. این پافشاری بجایی رسید که دولت ناچار امتیاز توتون و تنباکو را لغو کرد (بدر الملوک بامداد، زن ایرانی از مشروطیت تا انقلاب سفید).

همچنین قبل از مشروطه وقایعی (مانند قحطی یا نارضایتی‌های ناشی از گرانی) رخ داد که تظاهراتی را از سوی زنان با تشویق مردان، در پی‌داشت. آنچه در آن زمان تازه به نظر می‌رسید آن بود که زنان در آن فضای انقلابی در تظاهرات سیاسی شرکت می‌کردند.

زنان ایران در نهضت مشروطیت که جامعه ایران را تکان داد، تنها و بی‌اعتنا و منفعل نبودند، بلکه همانند مردان به جنب و جوش درآمدند، به طوری که باید گفت از این تاریخ بیداری واقعی زنان آغاز شد.



به گفته محققان، جنبش زنان در ایران با انقلاب مشروطه آغاز و اوج می‌گیرد. در دوره قبل از مشروطه هیچ حقی برای زنان وجود نداشته، ازدواج کودکان و ازدواج‌های اجباری بسیار رایج بود. شوهر می‌توانست هر موقع بخواهد همسرش را طلاق دهد، زنان حق رأی نداشتند و نمی‌توانستند هیچ منصب سیاسی اختیار کنند. در عرف عمومی

سوادآموزی زنان برخلاف حکم صریح اسلام و خطری برای جامعه بود. بدین ترتیب تا سال ۱۳۰۴ تنها ۳ درصد از کل زنان ایران با سواد بودند.

سازمان‌های زنان در دوره مشروطه

سابقه سازمان‌های غیردولتی زنان در ایران نیز به اواخر دوره قاجاریه و انقلاب مشروطه باز می‌گردد. بحران‌های اجتماعی حاصل از تشتت سیاسی و جنگ جهانی اول مانند بیماری‌های اپیدمیک، قحطی و بیکاری باعث می‌شد تا زنان به صورت گروهی درصدد رفع مشکلات برآیند و مؤسسات خیریه را تأسیس نمایند. از جمله می‌توان «مؤسسه خیریه ائمه (س)» و «انجمن خیریه بانوان آرامنه» اشاره نمود که حدود ۱۰۰ سال پیش تأسیس شده‌اند. از جمله مشکلات دیگر آن زمان مسئله آموزش و تأسیس مدارس دخترانه بود که زنان مجبور بودند جلسات آموزش و تشکل‌ها را به صورت مخفیانه در منازل خود برگزار نمایند در دوران انقلاب مشروطه نیز زنان دارای تشکل مستقل سیاسی به نام «اتحادیه غیبی زنان» و یک تشکل اجتماعی به نام «انجمن مضررات وطن، انجمن نسوان ایران» بودند. هر چند در نظام بسته و مردسالارانه دوره قاجاریه و عرف جامعه آن روزگار زمینه پذیرش زنان در اجتماع را محدود می‌نمود اما در دوره احمدشاه دولت مجبور به تأسیس «اداره معارف نسوان» شد تا به امور آنان رسیدگی نماید در همین زمان حضور و عضویت بانو صفیه یزدی در مقام مجتهد در هیأت نظارت بر قانون اساسی بسیار حائز اهمیت بوده است (مریم فرهمند، سازمان‌های غیر دولتی زنان)

زنان و انقلاب مشروطیت

در اوایل انقلاب مشروطه یعنی در اواخر دهه ۱۲۷۰ و اوایل دهه ۱۲۸۰ زنان فعال غالباً متأثر از رهبران مذهبی بودند. بعدها به ویژه پس از سال ۱۲۸۵ حرکت زنان محسوس‌تر و مستقل‌تر شد. زنان انجمن‌ها و دوره‌های خاص خود را برپا کردند. این نوع روابط و دوره جمع شدن‌های رسمی و غیررسمی زنان را به تدریج نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی‌شان آگاه می‌کرد. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد زنان ایرانی شرکت‌کننده در مراحل نخست جنبش زنان از کسانی بودند که خانواده‌های شان جزء روشنفکران ملی‌گرا محسوب می‌گردند. برای نمونه صدیقه دولت‌آبادی نخستین مدیر مسئول نشریه‌ای زنانه، یعنی (زبان زنان) خود یکی از اعضای بنیانگذار انجمن مخدرات وطن بود که از سال ۱۲۹۰ تأسیس شد. بانو امیر صبیحی ماه سلطان یکی دیگر از فعالان به ویژه در عرصه سوادآموزشی زنان بود. وی همچنین از اعضای

انجمن مخدرات وطن بود همچنین محترم اسکندری، سازمان اصلی جمعیت نسوان وطن خواه، در خانواده‌ای مشروطه طلب بزرگ شده بود (منصوره اتحادیه، همان).

ویژگی‌های مشارکت زنان در دوره مشروطه

شماری از مردان و زنان در نقاط مختلف کشور نارضایتی عمومی‌شان را نسبت به شرایط نابسامان زنان ابراز کردند و اشعار و نوشته‌های تعدادی از فعالان زن آن دوره به روشنی بیانگر عدم رضایت‌شان نسبت به تصویر زن در جامعه است.

فعالیت‌های مستمر با وجود مخالفت‌های بسیار از فعالیت‌های مربوط به حقوق زنان در آن دوره به سه شکل در شهرها انجام گرفته است:

۱- انتشار نشریات زنان (همانند دانش، شکوفه، زبان زنان، نامه بانوان، عالم نسوان، جهان زنان)

۲- شکل دهی سازمان‌های زنانه (برای مثال انجمن حسرت زنان، انجم مخدرات وطن، جمعیت پیک سعادت با جمع انقلابی نسوان ...)

۳- گشایش مدارس دختران

جنبش زنان ایران در دهه ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ با هدف ارتقای سواد زنان دست به کار شد. فعالان ایرانی بر ضرورت تحصیل زنان متمرکز شدند. نشریات آن‌ها پیوسته بر اهمیت سوادآموزی زنان تأکید می‌کردند. این جنبش با ویژگی غیر طبقاتی خود معتقد بود که تحقیقات سبب می‌شود زنان از باورهای خرافی دست بردارند زیرا تحصیل دانش به آنان توان و قدرتی می‌بخشد تا بتوانند از رسم و رسومات اجتماعی که فرودستی آنان را تثبیت می‌کند سرباز زنند.

ضعف اصلی جنبش زنان در ایران این بود که زنان فعال در این جنبش، انرژی و وقت بسیاری را صرف اعتراض می‌کردند در حالی که برای گسترش و سازمان‌دهی فعالیت‌هایشان در سطح جامعه وقت کمی می‌گذاشتند. ایجاد تغییر در تصویری که زن در جامعه وجود دارد درازمدت است و این تغییر به ایجاد شبکه‌ای در سطح ملی برای فعالیت و ایجاد ارتباط نیاز دارد تنها راه گسترش جنبش از طریق سیستم عملکرد منسجم و مبتنی بر واقعیت‌های موجود امکان‌پذیر است.

تاریخ نگاری جنبش زنان در دوره مشروطه

۱. سال ۱۳۱۲ هجری قمری عده‌ای از زنان با تجمع در صحن حرم حضرت عبدالعظیم به گرانی نان و گوشت اعتراض کردند.

۲. اولین مدرسه دخترانه ایران سال ۱۳۲۴ هجری قمری توسط بی‌بی خانم استرآبادی تأسیس می‌شود. (بی بی خانم در عین حال به تحقیق عمران صلاحی اولین زن طنزنویس ایرانی هم است.)

۳. بهار سال ۱۳۶۶ هجری قمری انجمن نسوان، لایحه‌ای به یکی از وکلای مجلس شورای ملی تقدیم می‌کند که در آن تقاضا می‌شود که تجمعات زنان به رسمیت شناخته شود. مجلس حق تجمع آنان را می‌پذیرد اما از آنها به طور علنی حمایت نمی‌کند.

۴. سال ۱۲۸۵ هجری شمسی تعدادی از زنان، کفن پوشیده و ضمن سینه‌زنی و نوحه‌سرایی بازارها را تعطیل کردند. این حرکت به پشتیبانی از علما برای بست نشستن در قم و اعتراض به دولت انجام شد.

۵. دی ماه ۱۲۸۶ هجری شمسی میتینگی از زنان در تهران تشکیل شد که در آن ۱۰ ماده از خواسته‌های زنان به تصویب رسید، از جمله این خواسته‌ها تأسیس مدارس دخترانه بود.

۶. انجمن حریت زنان در سال ۱۳۲۵ هجری قمری به همت صدیقه دولت‌آبادی، میرزاباجی خانم، نواب سمیعی، منیره خانم و گلین خانم موافق تشکیل شد. دختران ناصرالدین شاه افتخارالسلطنه و تاج السلطنه نیز از اعضا این انجمن بودند. در این انجمن برخلاف انجمنهای مشابه، مردان فقط به اتفاق همسر یا دختر خود اجازه شرکت در جلسات را داشتند. صدیقه دولت‌آبادی چندبار به خاطر فعالیتهايش دستگیر شد که یکبار هنگام دستگیری وی، رئیس نظمیه گفت: «خانم شما صد سال زود به دنیا آمده‌ای» صدیقه دولت‌آبادی در پاسخ گفت: «آقا من صد سال دیر متولد شده‌ام اگر زودتر به دنیا آمده بودم نمی‌گذاشتم زنان چنین خوار و خفیف و در زنجیر شما اسیر باشند».

۷. در سال ۱۳۲۸ هجری قمری انجمن مخدرات وطن از اولین انجمنهای زنان به همت بانو آغابگم دختر شیخ هادی نجم‌آبادی تأسیس شد. صدیقه دولت‌آبادی و تنی چند عضو این انجمن بودند.

۸. سال ۱۳۲۹ هجری قمری از طرف انجمن مخدرات وطن تظاهرات بزرگی در اعتراض به اولتیماتوم دوم روسها در مقابل مجلس شورای ملی برپا شد. در این گردهمایی هزاران زن بر روی چادر کفن سفید پوشیده بودند که روی کفن جمله یا مرگ یا استقلال نوشته شده بود.

۹. در سال ۱۲۹۷ شمسی برای اولین بار در ایران اداره تعلیمات نسوان تاسیس شد و از پی آن مدارس دولتی برای زنان آغاز به کار کرد.

۱۰. فروردین سال ۱۳۰۱ شمسی، صدیقه دولت آبادی به آلمان رفت و در کنگره بین المللی زنان در برلین شرکت کرد. او اولین زنی است که به نمایندگی از زنان ایران در یک کنگره بین المللی شرکت کرد.

۱۱. در ۱۸ اسفند ۱۳۰۱ شمسی، انجمن پیک سعادت نسوان در انزلی برای اولین بار روز جهانی زن را برگزار کرد.

۱۲. جمعیت نسوان وطن خواه در سال ۱۳۰۲ شمسی توسط گروهی از بانوان تشکیل شد که اولین قدم آن تاسیس کلاس اکابر برای زنان بود. یکی از شروطی که دولت برای برگزاری این کلاس قرار داده بود این بود که زنان باید متعهد شوند هنگام نوشتن نامه اسرار خانوادگی خود را برملا نسازند.

بی‌توجهی به "محیط زیست سالم"

گفت‌وگوی بهنام دارایمزاده از رادیو زمانه با مهرداد درویش‌پور ✕

اگر روشنفکران و نیروهای آگاه، به‌طور جدی روی مسئله آلودگی‌های محیط زیستی تمرکز می‌کردند و خطرات ناشی از آن را به‌طور روشن و فراگیر در اذهان عمومی جا می‌انداختند و اگر تمام رسانه‌های فارسی‌زبان پیرامون آلودگی هوای تهران تمرکز می‌یافتند ممکن بود شاهد حرکت اعتراضی اجتماعی در این زمینه روبرو باشیم. اما هم‌ورس‌فکران و هم‌رسانه‌ها به‌ندرت روی مسئله محیط زیست در ایران تمرکز می‌کنند.

بهنام دارایمزاده - امروزه برخورداری از "محیط زیست سالم" به‌عنوان یکی از مصادیق اصلی "مجموعه حقوق بشر"، به‌ویژه در گستره حقوق موسوم به نسل سوم شناخته می‌شود. تاکنون چندین سند و کنوانسیون مهم بین‌المللی در این زمینه نوشته شده و فعالان محیط زیستی نیز سعی می‌کنند به‌طور مداوم، دولت‌ها را در این عرصه تحت فشار قرار دهند.

به‌رغم اهمیت این مسئله و نیز شرایط بسیار بحرانی محیط زیست در برخی مناطق ایران، به نظر می‌رسد مردم ایران حتی در توسعه‌یافته‌ترین مناطق شهری (مانند تهران که به‌طور روزمره با خطر محیط زیست آلوده و آلودگی‌کننده هوای تهران مواجه‌اند)، نسبت به این مسئله حساسیت و توجه لازم را ندارند. به گونه‌ای که در طول چند سال اخیر، شاهد هیچگونه حرکت اعتراضی منسجم و گسترده‌ای، حتی در قالب بیانیه‌های معمول اینترنتی نیز نیستیم.

در گفت‌وگو با دکتر مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در استکهلم، این مسئله را با او در میان گذاشته‌ایم و ابتدا از او پرسیده‌ایم: عامل اصلی بی‌توجهی مردم ایران، به‌ویژه روشنفکران و کنشگرانی که خود را فعال اجتماعی یا حقوق بشر تعریف می‌کنند چیست؟

مهرداد درویش‌پور: تا آنجا که به نقش روشنفکران برمی‌گردد، اصولاً یک دوره طولانی روشنفکران ایران تحت تأثیر اندیشه‌های چپ، مبارزات اجتماعی، طبقاتی و انسانی را فوق‌العاده مهم‌تر می‌دانستند و بنابراین توجه به محیط زیست را یک مسئله "لوکس" تلقی می‌کردند و معتقد بودند زمانی که "فقر فزاینده و شکاف‌های طبقاتی" وجود دارد، پرداختن به مسئله "محیط زیست"، نوعی طفره رفتن از مسائل اصلی و واقعی‌تر جامعه است.

روشنفکران راست نیز از آنجایی که به پروژه صنعتی شدن و توسعه صنعتی و پیشرفت بیشتر علاقه داشتند، توجه به محیط زیست را نوعی عامل بازدارنده در "ایدئولوژی پیشرفت" می‌دانستند و کماکان نیز این چنین می‌اندیشند.

به این معنا، دو گروه اصلی جامعه روشنفکری ایران، به مسئله "هارمونی انسان با طبیعت" و مسئله مقابله با آلودگی‌های محیط زیست توجه کافی نداشته‌اند. من یادم هست زمانی که سال ۸۶-۸۷ میلادی برای اولین بار به اهمیت توجه جنبش‌های ترقی‌خواه به محیط زیست در کنار مسئله عدالت اجتماعی، دموکراسی، فمینیسم و رفع نژادپرستی و تبعیض قومی اشاره کرده بودم، با موجی از انتقاد روبه‌رو شدم.

بنابراین، گفتمان روشنفکرانه چه تحت تأثیر "ایدئولوژی پیشرفت"، یعنی ایدئولوژی راست و چه تحت تأثیر مقوله "عدالت اجتماعی"، یعنی ایدئولوژی چپ، به مسئله طبیعت و هارمونی انسان با طبیعت کمتر توجه دارند و همین امر نیز یکی از اسباب به حاشیه رانده شدن "ذهنیت محیط زیستی" در جامعه ایران شده است.

علاوه بر نقش روشنفکران و گفتمان حاکم روشنفکری، باید به واقعیت دیگری نیز توجه کرد. واقعیت این است که در سایر جوامع نیز دغدغه‌های "محیط زیستی" و "آگاهی محیط زیستی" در جاهایی رشد کرده است که از درجه "توسعه صنعتی" بالایی برخوردار بوده‌اند. فراموش نباید کرد که توسعه صنعتی بالا، مسئله محیط زیست را خودبه‌خود به مسئله جدی‌تر برای جامعه تبدیل می‌کند.

مسئله مهم‌تر این است که در کشورهای پیشرفته صنعتی، در جاهایی که مردم از یک رفاه نسبی برخوردارند، زمینه مناسب فراهم می‌شود تا مردم به‌جای این که تنها به "نان شب" خود بیاورند، به مسئله آلودگی محیط زیست، مقابله با آن و حفظ هارمونی انسان با طبیعت نیز بیاورند.

در ایران اما، واقعیت این است که ما با نوعی "بیرحمی خشن روابط انسانی" روبه‌رو هستیم؛ از جمله با فقر فزاینده. در واقع این شکاف‌های گوناگون اجتماعی باعث می‌شود مردم به راستی به نان شبشان بیاورند، به دیکتاتوری و سرکوب بیاورند. در نتیجه مسئله محیط زیست در شرایطی که مردم از تأمین نان شب خود عاجزند، به راستی، صورت و شکلی لوکس به خود می‌گیرد.

در چنین شرایطی، نه روشنفکر جامعه به‌طور جدی به این مسئله می‌اندیشد، نه دولت به محیط زیست توجه دارد و نه این فقر فزاینده و عدم توسعه صنعتی، اجازه می‌دهد که محیط زیست، دغدغه مردم شود. از سویی دیگر، سیاست انزواجویانه دولت جمهوری اسلامی نیز خود مانع دیگری است؛ این سیاست جلوی انتقال آگاهی‌های جهانی و امکان همکاری بین‌المللی در راستای مقابله با مشکلات محیط زیستی در کشور را گرفته است.

ولی این طور به نظر می‌رسد که در سطح محلی و بومی، شاهد برخی از حرکت‌های موردی هستیم. مانند حرکت‌های اعتراضی که در تابستان همین امسال در مناطق آذری-نشین ایران نسبت به خشک شدن دریاچه ارومیه صورت گرفت. در تحلیل چنین نمونه‌هایی، به نظر شما این عامل "قومیت" است که تعیین کننده است یا حساسیت نسبت به مسائل زیست‌محیطی بومی؟

همان طور که مسئله "خودآگاهی قومی" (و یا اتنیکی) در جامعه در حال رشد است، درجه ای از "آگاهی محیط زیستی" نیز به تدریج در جامعه در حال شکل‌گیری است. اشاره و مسئله من این بود که چرا این

گفتمان همگانی نشده است؟

در مورد دریاچه ارومیه، به دو دلیل به سرعت حساسیت ایجاد شد: دلیل نخست این که دریاچه ارومیه به‌طور خاص، جمعیت آذری کشور را به حرکت در آورد. یعنی در این جریان، "انگیزه اتنیکی" بالا بود و هموطنان آذری ما احساس کردند که "نابودی دریاچه ارومیه" می‌تواند به‌طور جدی موقعیت مناطق پیرامونی را از چیزی که هم‌اکنون هست، به مراتب وخیم‌تر کند.

دوم این که نابودی دریاچه ارومیه در زمره آن مواردی است که پیامدهای فوری اقتصادی- نه فقط محیط زیستی- دارد و از این نظر، یک نوع دل‌نگرانی بی‌واسطه را در افکار عمومی مردم منطقه ایجاد کرد. واقعیت این است که جامعه با آن دسته از مسائل محیط زیستی که بازتاب و پیامدهایش فوری نیست، خیلی درگیر نمی‌شود. یک نمونه دیگر آن، همین مسئله آلودگی هوای تهران است.

تهران یکی از خطرناک‌ترین و آلوده‌ترین شهرهای جهان شناخته می‌شود. قاعدتاً اگر یک "آگاهی محیط زیستی" درخوری وجود داشت، باید اعتراض‌های جدی علیه این پدیده صورت می‌گرفت، اما همان‌طور که اشاره کردم در اینجا نه عامل اتنیکی نقش دارد و نه ایرانیان احساس می‌کنند که این "آلودگی محیط زیست" به‌طور مستقیم بر سرنوشت و زندگی اقتصادی‌شان تاثیر می‌گذارد.

به گمان من، اگر به راستی مردم آگاه بودند که مسئله آلودگی‌های محیط زیستی تا چه اندازه به مرگ و میر و نابودی‌شان منجر می‌شود، شاید افکار عمومی حساسیت بیشتری به‌خرج می‌داد و فشار بیشتری نیز برای بهبود شرایط محیط زیست کشور از جمله آلودگی هوای تهران در جامعه دیده می‌شد.

ولی این‌طور به نظر می‌رسد که مردم تهران به‌طور خیلی ملموسی با این مسئله درگیر هستند. به این معنا که هر شهروند تهرانی در این شهر ۱۰-۱۲ میلیونی، به‌طور روزمره با مسئله آلودگی کشنده هوای تهران مواجه است. پرسش مشخص من این است که چرا مردم تهران به‌رغم این آگاهی عینی، اعتراض خاصی ندارند؟ حتی در میان روشنفکران و فعالان اجتماعی نیز حرکت مشخصی- در قالب‌های مدنی- دیده نمی‌شود؟

در ایران در زمینه مسائل سیاسی، برگزاری انتخابات، یا حتی مشکلات اقتصادی مربوط به کارخانه‌ها و... ما شاهد اعتراض‌هایی بوده‌ایم؛ مانند اعتراض‌های زنان بر سر مسائل حقوقی‌شان، اعتراض‌های کارگران

برای دستمزدهای عقبافتاده یا دشواری‌هایی که در کارخانه‌ها با آن مواجه هستند و یا جنبش همگانی و عمومی‌تر موسوم به جنبش سبز بر سر مسئله حق رأی و غیره.

به این معنا، می‌توان گفت جامعه ایران در زمینه‌هایی که جنبه اقتصادی، اجتماعی یا جنبش‌های اجتماعی دارد، واکنش فعال‌تری دارد. مسئله اصلی، همان سطح "آگاهی‌های محیط زیستی" است. واقعیت این است که آگاهی محیط زیستی در جامعه ایران پایین است.

مردم می‌دانند آلودگی هوای و محیط زیست در تهران دارد سر به فلک می‌زند، اما از آن دانش محیط زیستی برخوردار نیستند که بدانند حال چه کار باید کرد؟ مثلاً باید اعتراض کرد هوای تهران آلوده است؟ به فرض باید رفت و تظاهرات کرد؟ چه باید گفت؟

من فکر می‌کنم هنوز گفتمان محیط زیستی در جامعه آنقدر قوی نیست. به‌رغم این که تهران یکی از آلوده‌ترین شهرهای جهان است، هنوز این آگاهی محیط زیستی تبدیل به یک نیروی اجتماعی نشده است و همین امر نیز باعث می‌شود "جنبش اجتماعی" شکل نگیرد.

در این میان، دو عامل می‌توانست توجه افکار عمومی را به حدی برساند که شاهد اعتراض‌های دسته‌جمعی باشیم: نخست اینکه، اگر روشنفکران و نیروهای آگاه، به‌طور جدی روی مسئله آلودگی‌های محیط زیستی تمرکز می‌کردند و خطرات ناشی از آن را به‌طور روشن و فراگیر در اذهان عمومی جا می‌انداختند، مسئله به گونه‌ای دیگر مطرح می‌شد. به گونه‌ای که ممکن بود شاهد یک حرکت اعتراضی اجتماعی باشیم. دوم اینکه اگرچه رسانه‌های رسمی کشور در این زمینه سعی می‌کنند تا آنجا که ممکن است سکوت کنند، اما این همه رسانه فارسی‌زبان در خارج کشور وجود دارد، اما به‌ندرت روی مسئله محیط زیست تمرکز می‌کنند.

یک لحظه تصور کنید به جای این که صرفاً "راديو زمانه" درست امروز و در این لحظه به این مسئله بپردازد، تمام رسانه‌های فارسی‌زبان در عرض یک‌ماه، پیرامون آلودگی هوای تهران تمرکز می‌یافتند. به گمان من تمرکز بین‌المللی رسانه‌ها روی مسئله‌ای با این میزان از حدت و شدت، می‌تواند افکار عمومی را شکل دهد. به طوری که به دنبال آن شاهد یک "آگاهی محیط زیستی" باشیم. نوعی آگاهی که بتواند حرکت‌های محیط زیستی را در ایران و به ویژه در تهران (با توجه به مسئله جدی آن) رونق و گسترش دهد.

در حال حاضر، هنگامی که شاهد نوعی بی‌تفاوتی در روشنفکران و حتی در رسانه‌ها هستیم و هر شهروند به تنهایی گله می‌کند و در نهایت نیز سعی می‌کند به طور فردی راهی برای مقابله بجوید، راه به جایی نمی‌بریم. شهروندان گاهی در ایران سعی می‌کنند زیاد بیرون نروند و خانه نشین شوند، یا کارهایی دیگر از همین قبیل.

“حرکت‌های جمعی”، زمانی شکل می‌گیرند که یک آگاهی اجتماعی و یک دانش درخور و یک نوع حساسیت لازم وجود داشته باشد. نقش رسانه‌ها و روشنفکران در این زمینه به شدت برجسته است. این امری است که در زمینه “آلودگی‌های محیط زیستی” و “دسترسی به محیط زیست سالم”، در ایران دیده نمی‌شود.

به نقل از رادیو زمانه ۱۳۹۰ / ۱۰ / ۰۷

“دروغ، تبلیغات و مصرف تخدیر کننده”

رفیق شامی نویسنده سوری، آلمانی در باره شهر زادگاهش دمشق، [*](#) سلطه سرویس‌های اطلاعاتی مخفی و امید نو.

... در سوریه فساد اداری ابعادی غیر قابل مقایسه در سطح جهان، صرف‌نظر از روسیه، به خود گرفته است. روستائی زادگان تهی دست - برادران، پسر عموها و برادران همسر رئیس‌جمهور - به سن سی سالگی نرسیده میلیاردر شده اند، اما دانشمندان دارای درجه دکترا و متخصصین کمپیوتر مجبورند جهت امرار معاش تاکسی برانند. جرقه ای که در تونس زده شد به سوریه هم منتقل شده است. اما سوری‌ها می‌دانستند که رژیم سرکوبگراست، از این رو اولین تظاهر کنندگان متواضعانه خواستار مبارزه با فساد اداری و مجازات سازمان‌های امنیت سرکوبگر بودند. این برای بشار الاسد یک شانس تاریخی بود، اما او دستور تیراندازی به تظاهر کنندگان و شکنجه وحشیانه زندانیان حتا کودکان را صادر کرد.

روزنامه اخبار لوبک(ل. ن): در مجموعه داستان " زنی که همسر خود را در بازار مکاره فروخت" دمشق را "زیباترین شهر جهان" نامیده ئید. چه چیز این شهر را لایق چنین عنوانی می کند؟

ر. شامی: دمشق شهر کهنسالی است، قدمت او هشت هزار سال تخمین زده می شود. او پایتخت یک امپراطوری و پذیرای خلقها و فرهنگ های متعددی بوده است. من زمانی دمشق را "گنجینه فرهنگ ها" نامیدم. این مشخصه اهالی دمشق را تحت تاثیر قرار داده و آنها را بسیار مهمان نواز و مسالمت جو می کند. به همین دلیل برای دیکتاتورها هیچ گاه مشکل نبوده سلطه خود بر شهر را حاکم کنند.

ل. ن: در زمان حاکمیت پرزیدنت بشارالاسد چهره شهر چه تغییری کرده است؟

ر. شامی: یک تغییرهمین رشد ناسالم و انفجاری جمعیت است. در سالهای دهه ۱۹۶۰ که من در آنجا زندگی می کردم، جمعیت دمشق نیم میلیون بود. امروز پنج میلیون است. روستا گریزی بسیاری از روستائیان را به شهرها سرازیر کرد و دمشق هرچه بیشتر حالت روستائی به خود گرفت. شهر جدید هیولائی است با بزرگراه های شش باندی سرریز از ماشین. با این همه می شد آنرا تحمل کرد. اما فقدان آزادی را نه. در دمشق سازمان امنیت بیش از ۲۵۰۰۰۰ هزار کارمند دارد. آنها همه چیز را خفه می کنند، و دیگر آن آرامش دوران کودکی من وجود ندارد. افراد حتا از جانب جاسوس ها در محیط خانواده در امان نیستند. ترس حکمفرماست، و کسی در باره آن صحبت نمی کند، از شرم. اینها به وجهه شهر به عنوان شهری فرهنگی خدشه وارد کرده است. این واقعیت دمشقی های از هر نظر بلند پرواز را به مصرف کنندگان مطیع تبدیل کرده است.

ل. ن: اما سوری ها از ماه مارس برای آزادی خود مبارزه می کنند. آیا این مبارزه شما را غافلگیر کرد؟

ر. شامی: در واقع این خیزش نه تنها مرا، بلکه سازمان امنیت، اپوزیسیون در داخل و خارج کشور را غافلگیر کرد و آموخت که امید را هرگز نباید از دست داد. من باید اذعان کنم: ۳۵ سال تمام علیه دیکتاتور مبارزه کردم، اما چند سال پیش تمام امیدم را از دست دادم. من در خود احترامی ژرف در برابر انسانهای جسوری که روز به روز در خیابان اعتراض می کنند، احساس می کنم. بسیاری از آنها از بستگان خود خدا حافظی می کنند، زیرا که نمی دانند، آیا به خانه

باز خواهند گشت. آیا بی نهایت غم انگیز نیست، که انسانهای تا به این درجه خود را به مخاطره می اندازند، تا سوری ها در آینده در آزادی زندگی کنند؟

ل.ن: شما این نکته را چگونه توضیح می دهید؟

ر. شامی: معضلات بزرگ اقتصادی تعیین کننده بوده اند. در سوریه فساد اداری ابعادی غیر قابل مقایسه در سطح جهان، صرفنظر از روسیه، به خود گرفته است. روستائی زادگان تهی دست - برادران، پسر عموها و برادران همسر رئیس جمهور - به سن سی سالگی نرسیده میلیارد شده اند، اما دانشمندان دارای درجه دکترا و متخصصین کمپیوتر مجبورند جهت امرار معاش تاکسی برانند. جرقه ای که در تونس زده شد به سوریه هم منتقل شده است. اما سوری ها می دانستند که رژیم سرکوبگراست، از این رو اولین تظاهر کنندگان متواضعانه خواستار مبارزه با فساد اداری و مجازات سازمان های امنیت سرکوبگر بودند. این برای بشار الاسد یک شانس تاریخی بود، اما او دستور تیراندازی به تظاهر کنندگان وشکنجه وحشیانه زندانیان حتا کودکان را صادر کرد.

ل.ن: آیا حمله نظامی غرب را درست می دانید؟

ر. شامی: نه، این عمل نه تنها غلط، بلکه فاجعه انگیز است. سوری ها توان آنرا دارند که خود رژیم را سرنگون کنند. غرب تنها باید صادق باشد و به حمایت مخفیانه از رژیم پایان دهد.

ل.ن: پس از اسد چه وضعی باید حاکم گردد؟

ر. شامی: یک دوره طولانی گذار، که سوری ها در طی آن خود را دوباره بیابند، یاد بگیرند یکدیگر را ببخشند، دست در دست هم بگذارند، گذشته را فراموش نکنند، اما آنرا به وزنه سربی بر پاها نیز تبدیل نکنند. کشور را سامانی نو دهند، محتوای کتابهای درسی را تصحیح کنند، بوروکراسی و فساد اداری را از بین ببرند، به حقوق اقلیت ها احترام بگذارند، جدائی دین از دولت را برقرار کنند. تازه پس از آن است که خواهیم توانست به ساختن دموکراسی بپردازیم.

ل.ن: شما به دلیل احساس خفگی از سانسور سوریه را سال ۱۹۷۰ ترک کردید. با این همه تخلص "رفیق شامی" را انتخاب کردید، که به معنای "دوست دمشق" است. آیا هنوز هم دوست دمشق هستید؟

ر. شامی: بله، و برای همیشه خواهم بود. رفیق شامی برای من تخلصی نیست مانند یوسف یا علی شاهین، بلکه یک موضع است. در واقع انتخابی است برای نهادینه کردن عشق به این شهر در وجودم.

روزنامه اخبار لوبک، ۱۹ دسامبر ۲۰۱۱
ترجمه: کامران صادقی

بحران هسته ای ایران. تحریم ها و احتمال جنگ

رسول آذرنوش

آخرین گزارش اژانس بین المللی انرژی هسته ای در باره فعالیت های هسته ای ایران و در پی آن تهدیدات نظامی اسرائیل و سپس آغاز تحریم های جدید امریکا و قدرتهای غربی علیه صادرات نفتی و بانک مرکزی ایران. بحران هسته ای ایران را وارد فاز جدیدی کرده است. تهدیدات جدید اسرائیل و این تحریم ها نشان میدهند که بیش از پیش به دو راهی جنگ یا ایران هسته ای نزدیک میشویم. به نظر میرسد که این آخرین مرحله تحریم هاست و خطر یک جنگ ویرانگر علیه ایران هر روز بیشتر به یک خطر واقعی برای کشور تبدیل میشود.

سه شاخص سیاست هسته ای ایران

جمهوری اسلامی در پی دستیابی به تسلیحات هسته ایست. این تنها دلیلی است که میتواند توضیح دهنده سماجت و پافشاری رژیم در برابر مجموعه فشارهای گسترده بین المللی باشد. دیگر کمتر کسی میتواند به ادعای رژیم مبنی بر صلح آمیز بودن فعالیت های هسته ای باور داشته باشد. اگر این ادعا درست بود، رژیم نیازی به پنهان کاری و دروغگوئی نداشت و بجای آن میتوانست با شفاف سازی فعالیت هایش در برابر اژانس بین المللی مانع از

تحریم ها شده و بسادگی به بحران هسته ای پایان دهد این نخستین شاخص سیاست هسته ای رژیم است.

دومین شاخص این سیاست پیشبرد و گسترش صنایع موشکی دور برد با توان حمل کلاهک های هسته ایست که نگرانی های بزرگی نه تنها در اسرا ئیل که در کشور های عربی خلیج فارس و همچنین در ترکیه ایجاد کرده است. تهدید ترکیه و یا تهدید به بستن تنگه هرمز این نگرانی ها را بیش از پیش تشدید کرده است.

و بالاخره سومین شاخص این سیاست . شعار ها و تهدیدات رژیم در جهت نابودی اسرا ئیل از نقشه جهان است. بهمین دلیل اسرا ئیل . مساله هسته ای ایران را مساله اگزیستانسیل یا مساله مرگ و زندگی برای خود تلقی میکند و حاضر است هر بها ئی را برای جلو گیری از دستیابی ایران به سلاح هسته ای بپردازد.

علاوه بر تهدید امنیت اسرا ئیل که برای آمریکا و غرب نیز از اهمیت بالائی برخوردار است. تسلیح ایران به سلاح هسته ای بمفهوم تغییر تعادل استراتژیک موجود در خاور میانه است که ناگزیر تلاش دیگر کشورها نظیر عربستان سعودی و ترکیه را برای دستیابی به سلاح هسته ای را به دنبال خواهد داشت . در این صورت بجای تلاش در جهت خلع سلاح اتمی اسرا ئیل. و ایجاد فضای صلح امیز و خاور میانه ای عاری از سلاح هسته ای . جهان شاهد منطقه ای انباشته از سلاح اتمی و مسابقه تسلیحاتی در جهت برتری هسته ای خواهد بود که این در عین حال بمعنای باطل شدن عملی پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای است.

در شرایطی که جهان سرمایه داری در بحران اقتصادی عمیقی بسر میبرد . تحریم بانک مرکزی و نفت ایران و بسی فراتر از آن حمله نظامی به ایران . بیشک تاثیرات قابل توجهی در تشدید این بحران بر جای خواهد گذاشت. اما برای قدرت های غربی هیچ چیز ضایع تر از تبدیل شدن جمهوری اسلامی به یک قدرت هسته ای نیست .

ازسوی دیگر تاکنون رژیم بین دو گزینه تحریم ها یا بازگشت بمیز مذاکره اولی را انتخاب کرده است . علاوه بر این. اقدامات اخیر رژیم مانند حمله به سفارت انگلیس . تهدید ترکیه و یا مانور نظامی در تنگه هرمز تما ما در جهت گسترش دامنه بحران بوده است. بعبارت دیگر منطق کنونی رژیم منطق جنگ است. در حلیکه جنگ بدترین و مصیبت بارترین الترناتیو ممکن برای مردم ایران است. جنگ نه فقط جنبش دموکراسی در ایران را تقویت نمیکند بلکه به تحکیم استبداد هم کمک میکند. رژیم میداند که گزینه نظامی نمیتواند از نوع حمله ناتو به افغانستان و یا لشگر کشی آمریکا و متحدانش به عراق باشد که به سرنگونی طالبان و صدام حسین منجر شدند. و اینکه دامنه گزینه

نظامی نمی تواند از حد حمله هوایی به تا سیسات هسته ای و پاره ای از مراکز نظامی ایران فراتر رفته و حیات او را بمخاطره بیا فکند. در مقابل این هزینه نظامی، نتایج سیاسی حاصله از جنگ احتمالی بنا به دلایل زیر فقط به تقویت استبداد منجر خواهد شد.

حمله نظامی به ایران که گفته میشود با استفاده از بمب های اتمی تاکتیکی صورت میگیرد. برای مردم یک فاجعه بزرگ ملی ببار خواهد آورد. علاوه بر نابودی زیرساخت های اقتصادی جامعه. هزاران تن از مردم بی دفاع را به کام مرگ خواهد کشاند و این طبعاً واکنش مردم علیه اسرائیل و آمریکا را برانگیخته و شعار های مرگ بر اسرائیل و مرگ بر آمریکا جایگزین شعار های مرگ بر روسیه و مرگ بر چین در جنتش سبز میگردند. باین ترتیب آنچه را که رژیم با داغ و درفش نتوانسته بود بدست آورد به «برکت جنگ» حاصل خواهد شد. باین ترتیب، رژیم از کابوس بازگشت جنبش اعتراضی مردم به خیابان رهائی یافته و اعتراضات مردمی را علیه «دشمن خارجی» کانا لیزه خواهد کرد. آنچه که رژیم را نگران کرده است نه جنگ بلکه تحریم های گسترده ای است که میتواند به بازگشت امواج اعتراضی مردم در سال ۸۸ علیه رژیم منجر گردد.

همچنین رژیم آگاه است که یک حمله نظامی به ایران از سوی اسرائیل و آمریکا، دستکم بخشی از اصلاح طلبان را در موضع پشتیبانی و همکاری با وی قرار میدهد که می تواند تضاد های درونی اپوزیسیون را تشدید کرده و در کاهش انزوای سیاسی رژیم در داخل نقش داشته باشد. همچنانکه محمد خاتمی چهره شاخص اصلاح طلبان اخیراً اعلام کرده است که در برابر تهاجم نظامی فرقی بین اصلاح طلبان و اصولگرایان وجود ندارد و تاکید کرده است که کار کیفی برای پروژه هسته ای ایران در دوران اصلاحات پی ریزی شده است. و احمدی نژاد انرا صرفاً بلحاظ کمی گسترش داده است. این موضع گیری خاتمی و سکوت تاکنونی احزاب و جریان های اصلی اصلاح طلب در مورد سیاست های جنگ افروزانه رژیم از جمله منافی است که حاکمیت روی ان حساب میکند.

حمله نظامی به ایران همچنین وسیله جدیدی در اختیار خامنه ای برای عوام فزینی قرار داده و موقعیت وی را تقویت میکند. جنگ در عین حال اختلافات حاد اصولگرایان را تحت الشعاع قرار داده و به تمرکز بیشتر استبداد و سرکوب منجر میشود و به رژیم امکان میدهد که بر بحران های حاد اقتصادی و اجتماعی بویژه شکست اشکار طرح هدفمند کردن یارانه ها سرپوش نهاده و مسئولیت انرا به دشمنان خارجی نسبت دهد.

بحران هسته ای ایران و بهار عرب

بعد دیگر بحران هسته ای ایران . بعد منطقه ای انست. بهار عرب در خاور میانه و شمال افریقا . بعد جدیدی به این بحران داده است که تا یکسال پیش وجود نداشت. در واقع. یکی از بازنده های اصلی و تاکنونی انقلابات عرب . رژیم جمهوری اسلامی بوده است. در این انقلابات نه تنها کمترین سمپاتی به رژیم ولایت فقیه نشان داده نشد بلکه بهار عرب در سوریه رژیم بشار اسد را بعنوان تکیه گاه استراتژیک جمهوری اسلامی در خاور میانه در استانه سقوط قرار داده است طی ده ماه گذشته. پشتیبانی همه جانبه رژیم از بشار اسد و موضع گیری اش علیه انقلاب مردم سوریه تحت عنوان « فتنه اسرا ئیلی- امریکا ئی» به نحو بیسابقه ای به انزوای سیاسی رژیم در دنیای عرب انجامیده است. بعلاوه. قرار گرفتن دیکتاتوری اسد در سرایشب سقوط. تمام آنچه را که رژیم از ان بعنوان « عمق استراتژیک امنیت ملی ایران» یاد میکند. به مخاطره افکنده است. اکنون سوریه به حلقه ضعیف محور ایران - سوریه - حزب اله - حماس تبدیل شده است . سرنگونی اسد و گسست این حلقه ضعیف حزب اله را در لبنان (وهمچنین طرفداران رژیم در عراق را) در وضعیت شکننده ای قرار میدهد. هم اکنون حماس از این محور جدا شده است . این سازمان اسلامی فلسطینی به دلیل پشتیبانی فلسطینی ها و بطور کلی توده های عرب از انقلاب سوریه . برغم فشار های ایران و سوریه . از حمایت از رژیم اسد سر باز میزند.

شکی نیست که سقوط اسد کارتهای جمهوری اسلامی را در منطقه می سوزاند و تمام سرمایه گذاری های سی ساله جمهوری اسلامی در منطقه را بر باد میدهد. در چنین شرایطی . حمله نظامی به ایران که دستکم ورود حزب اله لبنان را در پی خواهد داشت . از یک طرف انقلابات عرب را تحت الشعاع قرار داده و فضای سیاسی منطقه را بسود جمهوری اسلامی بعنوان نیروی مقاومت در برابر تجاوزات اسرا ئیل و امریکا تغییر میدهد و از طرف دیگر یک فرصت طلا ئی برای بشار اسد جهت فرا جستن از وضعیت وخیمی که در ان قرار گرفته فراهم خواهد کرد. نه شعار های ضد اسرا ئیلی - ضد امریکا ئی رژیم اسد و نه سرکوب گسترده مردم سوریه تاکنون نتوانسته خلی در اراده انان جهت پیشبرد انقلاب و سرنگونی اسد ایجاد کند. . اما آغاز یک جنگ بزرگ از سوی اسرا ئیل در خاور میانه شرایط سیاسی منطقه را بکلی تغییر داده و مفری برای نجات رژیم اسد ایجاد خواهد کرد. این هدفی است که رژیم تاکنون از تحقق ان عاجز بوده است.

بنا به دلایلی که ذکر شد، گزینه نظامی هم از جهت داخلی و هم از نظر منطقه ای گزینه ایست که نتایج اش بیشتر به نفع جمهوری اسلامی است تا به زیانش. با این حال آیا در شرایط کنونی خطر جنگ منتفی است؟

در شرایط حاضر بنظر نمیرسد که سیاست دولت امریکا حمله نظامی به ایران باشد هر چند که شواهد نشان میدهند که بسیج نظامی و تدارک برای چنین حمله ای مدتهاست که بمرحله اجرا گذاشته شده است. اوباما طی دوران زمامداری اش سعی کرده است بعنوان رئیس جمهور پایان دهنده جنگها و نه آغاز کننده انها شناخته شود. تاکید اوباما مبنی بر روی میز بودن گزینه نظامی بیشتر مصرف داخلی داشته و هدفش عمدتاً جلب آرای یهودیان ساکن امریکا در انتخابات ریاست جمهوری پیش روست.

اما موضوع در رابطه با اسرا ئیل کمی متفاوت بنظر میرسد. اسرا ئیل یکی از بازنده های بهار عرب است. هرچه انقلابات عرب گسترش بیشتری می یابند ادامه سیاست اشغالگرانه اسرا ئیل دشوارتر شده و نگرانی دولت افراطی نتانیا هو از پیامد های بهار عرب برای «امنیت اسرا ئیل» بیشتر میشود. بعلاوه نظر به اختلافات موجود بین نتانیا هو و اوباما، بعید نیست که اسرا ئیل بدون موافقت امریکا دست به یک حمله ناگهانی به تاسیسات هسته ای ایران زده و امریکا را در برابر عمل انجام شده قرار دهد. نباید فراموش کرد که رژیم های ایران و اسرا ئیل بعنوان دو قطب افراطی، در عین ضدیت با هم، دائماً یکدیگر را در منطقه تقویت کرده اند.

در برابر برنامه هسته ای و خطر جنگ چه باید کرد؟

باین سؤال مشخص باید پاسخ مشخص داد. نمیتوان صرفاً با مخالفت با جنگ، مخالفت با دیکتاتوری و یا مخالفت با برنامه هسته ای ایران از پاسخگوئی باین سؤال شانه خالی کرد. سکوت در برابر این سؤال و فراتر از آن مخالفت با تحریم ها، اپوزیسیون را از پاسخگوئی معاف نمیکند. مواضع سلبی کافی نیست اپوزیسیون باید پیشنهاد مشخص و اثباتی داشته باشد.

بدون شک، گزینه نظامی بدترین الترناتیو موجود در برابر بحران هسته ای ایران است و این سیاست های رژیم است که کشور را بیش از پیش بسوی این گزینه یعنی جنگ سوق میدهد. جنگی مرگبار و ویرانگر، نمیتوان کتمان کرد که هدف تحریم های بین المللی جلوگیری

از حمله اسرا ئیل به ایران از یکسو و از سوی دیگر سد کردن راه جمهوری اسلامی در دستیابی به سلاح هسته ای و وادار ساختن رژیم به عقب نشینی و بازگشت بمیز مذاکره برای حل دیپلماتیک بحران هسته ایست. نمیتوان با جنگ و در عین حال با تحریم ها مخالفت ورزید. این دو غیر قابل جمع اند مخالفت با تحریم ها در شرایط عدم حضور و وجود یک جنبش اعتراضی مردمی مفهومی جز باز گذاشتن دست رژیم برای رسیدن به تسلیحات هسته ای ندارد.

که این دیر یا زود فرجامی جز جنگ به همراه نخواهد داشت. از سوی دیگر جلوگیری از جنگ نیز عملاً فقط با اعمال فشارهای سیاسی و تحریم های نظامی و اقتصادی علیه رژیم قابل تصور و شدنی است. تحریم ها تنها الترناتیو موجود در برابر التریباتیو نظامی است. نفی آن بطور ابژکتیو و در عمل نتیجه ای جز گشوده شدن راه برای گزینه نظامی بیار نمی آورد شکی نیست که تحریم های گسترده انهم در شرایط بحران اقتصادی موجود در ایران فشارهای فوق العاده ای نه تنها بر رژیم بلکه بر زندگی و معیشت مردم خصوصاً مزد بگیران، و اقشار محروم جامعه وارد میکنند. اما این بهای گریز ناپذیری است که باید برای اجتناب از جنگ پرداخت. تحریم ها تنها وسیله ایستکه میتواند از سقوط کشور به ورطه جنگ جلوگیری کند.

مجله هفته ۱۹

گاهنامه سیاسی و فرهنگی
شماره ۱۹



طبقه جدید، شوینده‌ها و شویندگان

محمد قائد



در لطیفه‌ای قدیمی، در گفتگوی دو لُر بر سر غذای مورد علاقه شاه، یکی از آنها با اعلام اینکه شاه طلا می‌خورد به بحث خاتمه می‌دهد. اما با طلاخوردن شاه انگار او را کشته باشد. در افسانه‌های یونانی، وقتی خدایان آرزوی میداس را برآوردند که به هرچه دست می‌زند طلا شود، پادشاه حریص از گرسنگی به حال مرگ افتاد. نان برای اینکه خوردنی باشد باید نان بماند. و پرسوناژ سراسیمه فیلم وودی آلن در آستانهٔ چهل‌سالگی وقتی پسرهای خوش‌تیپ قدیم و دخترهای هُلوی مدرسهٔ نوجوانی را می‌بیند که در فاجعهٔ میانسالی خزان شده‌اند، پیش خودش شعر مشهور جان دان را تصحیح می‌کند: "هرگز کس مفرست تا دریابد ناقوس برای که می‌زند؛ برای تو می‌زند درستش باید باشد؛ سیفون را برای کی می‌کشند، برای تو می‌کشند." بی‌ضرورتی مشخص و ضمن ویراژ لابه‌لای دست‌اندازهای منطقی-فلسفی، می‌کوشیم ارتباطی بیابیم میان طلا، حکمرانان، دستگاه گوارش، گذر زمان و سرویس بهداشتی.

آگهی‌ای که چندین سال پیش در روزنامهٔ جام جم تهران چاپ شد چهار دستشویی و توالت فرنگی چینی با برجستگی‌هایی کنده‌کاری‌مانند به رنگ طلای زردفام یا سرخ‌فام را نشان می‌داد. نام مدلها، امپریال و پرنس، که فقط به خط لاتین نوشته شده است در فارسی سلطنتی (یا شاهانه) و شاهزاده معنی می‌دهد. نشانی تولیدکننده در قم است و چندین حباب در عکس دیده می‌شود، هم به علامت پاکیزگی و هم نشانِ رؤیادیدن.

حسب واژگانی که در ایران هم رایج شده، هر چیزی دو نوع دارد: ماقبل مدرن-مدرن؛ و پست‌مدرن. باقلوا مربوط به ماقبل مدرنیته است اما شکلات سویسی لابد هم مدرن و هم پست‌مدرن است چون هنوز چیزی به نام فراشکلات به بازار نیامده. همین‌طور تلگراف در قیاس با ای‌میل، و قلم و دوات نسبت به روان‌نویس، بد نبود می‌دانستیم تحلیل‌گران پست‌مدرنیسم دربارهٔ سرویسی بهداشتی که در عکس دیده می‌شود چه نظری دارند. آیا اینها وسایلی است پیشامدرن و آنتیک،

مدرن، یا پسامدرن؟

تا متخصصان پیشا و پسا نظر نهایی را بدهند، در نطق پیش از دستور حرفمان را بزنیم: سیر پیدایش این اشیا نه از تاریخ که از جغرافیا می‌گذرد. در کشورهای نفت‌خیز عرب، بهترین‌های هر آنچه در جهان وجود دارد به فروش می‌رسد، منتها با آب و رنگ غلیظ بومی. نامحتمل است که در کاخهای اروپا برای استفاد^۱ آدماهای معاصر توالتهایی شاهوار با نقوش برجست^۲ طلایی وجود داشته باشد. اما هر کالایی را بنا به سفارش می‌سازند، بدون قضاوت در سلیق^۳ خریدار. الکاسب حبیب‌الله.

کارخان^۴ آلمانی آودی برای مشتریانی در جنوب خلیج فارس اتومبیلی ساخته است با بدنه‌ای از جنس نقره. اگر وزن مخصوص طلا به این زیادی نبود حتماً می‌دادند گلگیر و سپر و کاپوت شیخ را زرین بسازند. خبرنگارانی که لشکر فاتحان عراق را همراهی می‌کردند در دستشویی کاخهای صدام حسین از شیرهایی با روکش طلا عکس گرفتند، و اتیکت کارخان^۵ سازنده همچنان به آنها آویزان بود. در عکسی دیگر از ضیافت همان طوایف، عده‌ای در چادری روی زمین اطراف سینی عظیمی، شاید به شعاع دو متر، نشسته‌اند و پیداست با دست غذا می‌خورند و در مجمعه، روی تلی پلو رنگین و فل^۶، قطعات گوشت بره که بیشتر به بقایای اجساد می‌ماند پراکنده است. بعد از مصرف این تل^۷ بدمنظره، دستهای چرب و چیلیشان را اگر اصلاً بشویند زیر شیرهای طلا می‌شویند؟

در گرماگرم دفاع در برابر تهاجم فرهنگ غرب، ما همانند بانوی عقیق^۸ داستان ایرج‌میرزا يك بار دیگر از سوی فرهنگ عرب مورد حمله قرار گرفته‌ایم. یکی از موارد بسیار: سلیق^۹ ظروف چینی در مردم میانحال ایران سالیان دراز متمایل به چینی نسبتاً کم‌نقش و نگار گلسرخی مسعود، ساخت ژاپن، و سلیق^{۱۰} اعیان متمایل به مارکهای اروپایی و طرحهای خواص پسندتر بود که تکرنگ و بی‌نقش و ساده‌اند. در ده^{۱۱} ۱۳۶۰ ناگهان ظروفی با گلهای بسیار درشت در رنگهای تند بازار ایران را تسخیر کرد. با تغییر مسیر تجارت خارجی، سلیق^{۱۲} بازار کشورهای عربی جای واردات بورژواپسند از آلمان و انگلستان را هم گرفت.

داستان ظرف و ظروف تازگی نداشت. اسدالله علم^{۱۳} در یادداشت‌هایش می‌نویسد وقتی نمون^{۱۴} بشقابهایی را که می‌خواست برای دربار به کارخانه‌ای دانمارکی سفارش بدهد به شاه نشان داد، اعلیحضرت داغش تازه شد و به علم گفت به این خانم فرید^{۱۵} دیبا بگوید چرا بشقابهایی را که برای مهمانی قرض گرفت پس نمی‌دهد. بعید است وزیر

دربار این دستور را اجرا کرده باشد؛ خودش را سلطان بی تاج و تخت می‌دانست و وارد گلایه‌های افراد بر سر کاسه بشقاب نمی‌شد. با گفتن این حرف که می‌توان از همانها باز هم سفارش داد می‌کوشد خاطر ملوکانه را در باب ظرفهای لوطی‌خورشده تسلی بدهد، اما شاه با دلخوری می‌گوید آن کارخانۀ انگلیسی تعطیل شد.

وقتی مادرزن درخواست بشقاب می‌کند، مرد عاقل نوکرهایش را می‌فرستد چند کارتن ظرف آکبند اعلا بخرند و به در خانه‌اش ببرند. والسلام. اما نکته‌ی احتمالی در تاج آبطلای منقوش روی ظرفهای دربار بود. مادرزن میل داشت با آنها پُر بدهد اما لابد جُر بزه و تمکُن این کار را در خویش نمی‌دید که با اسم و علامت مورد نظر برایش ظروف اختصاصی درست کنند. جز تاج طلایی و نوشتن زیر آن، هر اسم و علامت دیگری اسباب پوزخند حاسدان می‌شد و صفحه می‌گذاشتند که سرکار علی‌یه هم بحمدالله داخل میوه‌جات شده‌اند. از نوشتن علم پیداست شاهنشاه نه تنها مواظب بود مادرزن را در اندازن صحیح هراس کند و اجازه ندهد پُر بباد شود، بلکه گنجه‌های آشپزخانه را کنترل می‌کرد و حساب ظروف منقش به تاج طلایی را نگه می‌داشت، مبادا سر از خانۀ هر ننه‌قمری در آورند.

در هر حال، وقتی به علی‌م می‌گوید بشقابها را به ملکه نشان بدهد، تأییدی است ضمنی و شاید بااگره که سلیقۀ همسرش خیلی بد نیست. پیشتر قدری هوای کار دستش آمده بود که پخته‌شدن سلیقه و رشد حس زیباشناسی زمان می‌برد. ثریا اسفندیاری می‌نویسد وقتی وارد کاخ سلطنتی شد دید ساختمان خنده‌داری است مثلاً با پنجره‌های گِرد مثل کشتی، و از ایتالیا کسی را آورد به آن خانه سر و سامان بدهد و پنجره‌های مسخره را بردارد. اواخر دهۀ ۱۳۲۰، خانوادۀ پهلوی هنوز سی سال نبود به عرصه رسیده بود و خیلی چیزها باید یاد می‌گرفتند — شبیه موقعیت هیئت حاکم کنونی.

هر هیئت حاکم جدیدی، گرچه مدعی اصلاح معایب سلف خویش است، ممکن است عیبها را ارث ببرد و به مرضی که قرار بود درمانش کند مبتلا شود. بعضی ساختارهای جامعه به ضرورت حکومت‌کردن، و نهادهایی برای پاسخگویی به نیازهای فرد است. تشکیلات پلیس مخفی در آلمان شکست‌خورده به همان اندازه برای دولت لازم است که ارکستر سمفونیک برای اعضای دولت. در جایی مانند ایران، تشکیلات پلیس مخفی خیلی زود احیا می‌شود اما چون موسیقی در خرده‌فرهنگ بازار-حوزه جایی ندارد، دهه‌ها می‌گذرد و بحث ادامه دارد که آیا رؤیت ضارب تنبک در تلویزیون دارای اشکال شرعی می‌باشد یا نمی‌باشد.

در خاک پوک و کم‌قوت - جامعه‌ای ناپایدار مانند ایران که هرکسی چند روزه نوبت اوست، حس زیباشناسی - حاکمان هم مجال قوام‌آمدن نمی‌یابد. "هر که آمد عمارتی نو ساخت/ رفت و منزل به دیگری پرداخت." درست زمانی که نسل جدید هیئت حاکمه به مرحله‌ای می‌رسد که بتواند از مال و منال گردآوری‌شده در جهت بالابردن سطح شعور خودش و مردم استفاده کند، "جرس فریاد می‌دارد که بربندید محملها." تعجبی نخواهد داشت که نسل بعدی این اشخاص هم در حال گذر از فاز توالی - توالی - نقش‌برجسته به مرحله - توالی سفید - ساده، به تاریخ بپیوندد. و دوباره ملت بنشیند انتظار بکشد تا سلیقه - حاکمانی جدیدالتأسیس، به تبع پرشدن کیسه‌ها و آشنایی با دنیای بیرون، کم‌کم رشد کند. مقایسه کنیم فرهنگ فتحعلیشاه را با احمدشاه از لحاظ ترقیخواهی و درک جهان جدید. و سلیقه - خواهر بزرگ محمدرضا شاه را با هوشمندی - فرهنگی - همسر سومش.

لرد کرزن، نایب‌السلطنه - بعدی - هند که در عهد ناصرالدین شاه به ایران آمد می‌نویسد شاه هرچه از مغازه‌های اروپا خریده، از جمله چند عدد مسواک، درهم و برهم وسط ساعتهای گرانبهای هدیه - شاهان اروپا پشت جعبه‌آینه گذاشته است. نسل پنجم و ششم خاندان قاجار به مرحله - پختگی قدم می‌گذاشت و بناهایی که در زمان احمدشاه در سعدآباد و صاحبقرانیه ساخته شد نه تنها زیباست بلکه برای آدمهای امروزی هم قابل استفاده است. دفتر کار محمدرضا شاه و اقامتگاه ولیعهد او در باغ نیاوران مربوط به همان دوره بود.

خان - احمدشاه در سعدآباد که به سبب ظرافت آن و کف چوبی‌اش بازدیدکننده نمی‌پذیرد و فقط گهگاه صحنه‌هایی از فیلمهای تاریخی را در آن می‌گیرند، از نخستین بناهای ایران است که شوفاژ ذغال سنگی دارد. از نظر زیباشناسی هم يك دنيا از کاخ گلستان فاصله گرفته و بیشتر متمایل به زیبایی - کارکردی و راحتی ساکنان است تا ایجاد شکوه برای مرعوب‌کردن رعایا.

پاسخ رضاخان سردار سپه به این سادگی، بازگشت به آن نوع زیبایشناسی بود که خلاق را به تحسین وادارد. درست روبه‌روی خان - مدرن احمدشاه کاخی ساخت با نمای مرمر سبز، به نام کاخ اخضر. داخل آن، با سقف آینه‌کاری، بیشتر به امامزاده می‌ماند. در به اصطلاح اتاق کار، در و دیوار و میز و صندلی سراسر خاتم‌کاری است، منظره‌ای که خیلی زود چشم را خسته می‌کند و ممکن است برای گوشه‌ای از موز - صنایع دستی جالب باشد. در مقابل، تقریباً تمام اثاثیه و کمد و تختخوابهای کاخ جدیدتر او را از اروپا آورده‌اند، گرچه می‌گویند

خودش سربازوار زندگی می‌کرد و روی زمین می‌خوابید. در هر حال، منظور روشن است: تحمیل ابهت بر بیننده و روکم‌کنی از مالدارهای قدیمی که ممکن است با دهن‌کجی بپرسند 'ایشان کی باشند؟' آدم بهتر است تازه به دوران رسیده باشد تا اصلاً نرسیده باشد.

مصادره‌های انقلابی و شکل و شمایل و طرح و رنگ و جنس اثاث منزل هیئت حاکم سابق دید. فاتحان را دگرگون کرد. صفت غالب این اشیا را می‌توان در دو مشخصه خلاصه کرد: سبک مشهور به استیل لوئی چهاردهم، و اکلیل زردطلایی که انگار مثل باران بر همه چیز باریده است — نمونه‌های غالباً باسمه‌ای — اثاثی که کاخهای اعیان اروپا تا قرن هجدهم، علاوه بر جنس و پرداخت غالباً نازل این اثاثیه، آنچه تقلید ناشیانه از کاخهای فرانسه و آلمان و اتریش را بیش از پیش مضحک جلوه می‌دهد تضاد شدید این اثاثی بسیار زرد با معماری پیرامون است. درباریان که از گمرکی معاف بودند از اروپا اثاثیه وارد می‌کردند. برای متنعمانی که تا آن حد ثروتمند نبودند کپی اثاثی استیل لوئی چهاردهم را در ایران می‌ساختند. اما خانه را نمیشد از خارجه آورد.

اگر ساختمان را میشد با کانتینر وارد کرد، شاید فرهنگ آریایی-اسلامی حال و روز بهتری می‌داشت و امروز گرفتار توالی نقش برجسته‌ها مطلقاً نبودیم. در مواردی تضاد اشیا تماماً زرد با مختصات ساختمانی که در آن قرار گرفته‌اند باورنکردنی است. ویلای شمس پهلوی در مهرشهر کرج و خانه مادرش در باغ سعدآباد از جمله بدترین‌های آن فجایع‌اند.

در ویلای مهرشهر جای يك نفر خالی است: پیتزر سلرز فقید در نقش کم‌دینی که قرار است نقش يك عرب ثروتمند را بازی کند. پُرز موکت زرد تا قوزک پا می‌رسد و در کنار آن همه پلکسی‌گلاس که در ساختن پله‌های فوق‌مدرن از آن استفاده شده، در و دیوار به رنگ زرد طلایی است. طلا، طلا، همه جا رنگ طلا.

به منظور تکمیل این فاجعه، انگار یادشان رفته است سقف را به اندازه کافی بلند بسازند، هرچند کارفرما اهل عرفون بود و تختخواب گرد او با ملاف صورتی زیر سازه‌های حلزونی قرار دارد که رو به آسمان می‌رود. کلاً اتاقهای خانه‌ای که قرار بوده شدیداً مدرن باشد بیشتر شبیه اتاقهای قصری سنگی در قرون وسطی از آب درآمده است: کم نور و اسرارآمیز. پشته‌ها صندلیهای ناهارخوری بیش از دو برابر بالاتر يك انسان معمولی است اما زیر سقفی چنان کوتاه انسان ممکن

است به جای شگفتی، احساس نفس‌تنگی کند.

وصف خان [ملک] مادر بماند برای فرصتی دیگر. همین طور تحلیل اظهارنظر کسانی که تعجب می‌کنند چرا کاخ محمدرضا شاه در نیاوران بیشتر به مخلوطی از هتل و سازمان دولتی می‌ماند تا اقامتگاه مجلل شخصی. در فیلمی که اواخر سلطنت شاه از او در دفتر کارش گرفته شده تلفنی دیده می‌شود با روکش آب طلا، شاید هم از طلای ناب. همسران شاه دنیاشناس‌تر و، از نظر زیباشناسی، پخته‌تر از خود او بودند. اما وجوه اشتراك سلیقه او با مادر و خواهرانش پایدار ماند.

آن اشیای زرد اکلیلزده بیش از آنکه غربی باشد عربی است. نمونه اصلی‌شان در کاخهای اروپاست اما شهروند عادی آن جوامع اصراری در تقلید از آنها ندارند زیرا جلو واقعی چنین اشیایی زیر نور چلچراغ آویزان از سقف بلند تالار است. برخی ایرانیها که سالها از وطن دور بوده‌اند وقتی سالنهای پذیرایی پر از اشیای بدلی و بدساخت خویشان‌شان در ایران را می‌بینند احساس می‌کنند به استودیوی سازندگی فیلمهای کمدی تاریخی پا گذاشته‌اند و این اشیا عمداً بنجل ساخته شده‌اند تا تماشاگر را بخندانند. اما برای آنها بیان احساسشان دشوار است و شاید فقط به جریحه‌دار شدن احساسات عزیزان بینجامد.

بخصوص ایرانیان مقیم آمریکا وقتی به کشور پدر و مادرشان سر می‌زنند بیش از همتهای اروپایی‌شان از کپی تولیدانبوه و ارزان‌قیمت اشیای مربوط به قرنهای پیش، آن هم در آپارتمان صدمتری با سقف دو و هفتاد، حیرت می‌کنند. در آن جاها علاقه به عصر لوئی چهاردهم با تهیه میز و صندلی واقعا عتیقه همراه است.

آدمهایی که این خانه‌ها را فتح کردند زیبایی‌شناسی صاحبان مغلوب آنها را بالاترین حد عروج انسان گرفتند. حاج آقاهاى متعهد که پیشتر با مبل و صندلی الفتی نداشتند وقتی شیرینی تحقق وعده الهی را چشیدند که چگونه جهان به مؤمنان ارث می‌رسد، دلیلی ندیدند که در خرده‌فرهنگ استیل زرد فراعنه و طواغیت لم ندهند.

بسیاری فیلمهای ایرانی و عربی هم انگار در خانه‌های درباریان سابق و بازاریان کنونی ایران فیلمبرداری شده باشد. اشیا و اثاثیه، با رنگهای تند و کنتراست شدید، به یاد بیننده می‌آورند که برای مالکیت آنها مبالغه‌های هنگفت پرداخت شده است. مالکیت چنین اسباب و

اثاثیه‌ای برای قاطب^۱ خلیق و ببینندگان این فیلمها در خاورمیانه البته آرزوی رؤیایی است.

به بیان فاضلانه، این ملتقای شرق و غرب بود. وقتی همه چیز رنگ زرد طلا به خود گرفت، نوبت به سرویس دستشویی رسید، هرچند که این نوع وسایل باید کاملاً صاف و درخشان و عاری از برجستگی باشد و استفاده از رنگ زرد برای آنها خلاف مقصود است. تعجبی ندارد که برای پاسخ به نیاز بورژوازی - نو رسید^۲ خرده‌فرهنگ بازار- حوزه، کارخان^۳ تولید سرویس بهداشتی - طلایی - عرب‌پسند را در قم برپا کنند. عنوان فیلمی قدیمی این بود: بعضی دوان‌دوان آمدند.

دقیقاً نمی‌دانیم اسباب داخل دستشویی کاخهای سلطنتی از چه نوعی است. شاید آنها هم زردرنگ باشند، با نقوشی برجسته همانند تخت سلطنت اردشیر پاپکان. درهرحال می‌توان با قدری اطمینان گفت غالب ساکنان جوان‌تر آن کاخها واقعاً روی همین مبلمان می‌نشستند و پشت همین میزها غذا صرف می‌کردند. اما طبق^۴ جدید همچنان برخی عادات قدیمی را حفظ کرده است. مثلاً چهارزانو نشستن و غذاخوردن روی سفره‌ای که بر زمین پهن شده باشد.

بورژوازی جدید پهن‌شدن روی زمین را به‌عنوان مرام آدمهای بی‌تکلف^۵ دوست دارد و طرز دلچسب و صحیح غذاخوردن را (جز آش و تیلیت، یا ترید) با دست و همراه با لیسیدن انگشتها می‌داند — دنگ و فنگ بماند برای مجالس خیلی رسمی. مشتریان این نوع وسایل بهداشتی مطلقاً برای غذاخوردن، زحمت - آداب امپریال و پرنسوار به خودشان نمی‌دهند. لقمه‌های کله‌گره‌ای در منتهای سرعت. با عجله و نجویده انباشتن - دستگاه گوارشی، اما با متانت و طمأنینه خالی‌کردن آن در خلوتگاه.

آیا همچنان از توالی سنتی استفاده می‌کنند و این سرویسهای مجلل طلایی فقط برای مهمانان است؟ نمی‌دانیم. بعید است به توصیه^۶ پزشکان، که چمباتمه‌زدن روی يك حفره را برای استخوانها و ماهیچه‌ها و مفاصل و اندامها و دستگاه گوارش مضر^۷ می‌دانند، بی‌اعتنا بمانند.

به این ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که طبق^۸ جدید در سطح فوقانی - سیستم گوارشی، یعنی غذاخوردن، میان سنت و تجدد گرفتار دودلی است و رفتارهای علنی و خصوصی - دوگانه دارد. اما در سطح تحتانی به وحدت وجود و انسجام فلسفی رسیده است، تجدد را صمیمانه می‌پذیرد و حتی از نوع طلایی و نقش‌برجسته^۹ عرب‌پسند استفاده می‌کند که در خارجه

هم نظیر ندارد. بالاتر از این، در راستای رسیدن به خودکفایی، کارخانه‌هایی برای تولید وسایلی فرنگی می‌زند که زمانی آنها را می‌کند و دور می‌انداخت.

باز هم حول و حوش ارتباط طلا و دستگاه گوارش، مسافری انگلیسی تعریف کرد زمانی میزبان‌ش در هند روی دیس غذا خاك طلا ریخت. مدتها بعد، دوستی ایرانی که شنوند^۱ آن داستان بود نگارنده را به كَشك و بادمجان همراه با ورقه‌های بسیار نازك طلا مهمان کرد. این دوست وقتی در دویی گفته بود هندیانی طلا می‌خورند، حاضران مجلس باور نکرده بودند اما يك هندی نه تنها تأیید کرده بود بلکه بابت قدردانی از معلوماتی چنین کمیاب، چند برگ طلا به او هدیه داده بود.

آن شب میزبان و نگارنده پس از بلعیدن ورقه‌های طلا، جز سرخوشی - آشنای حاصل از مصرف كَشك و بادمجان و آبیاری - سیل‌آسا، درخششی خاص یا پرتوی غیرعادی در وجود خویش احساس نکردند. اگر این کار را مدتها ادامه می‌دادیم و هر کدام دست‌کم يك شمش کامل وارد سیستم می‌کردیم شاید مس وجودمان زر می‌شد. شاید هم جوهرش را نداشتیم و مواد تعالی‌بخش فقط هدر می‌رفت. به آدمی جوهردار و صاحب‌قریحه مثل مولوی اگر كَشك و بادمجان با سیر و نعناع داغ و برگه‌های طلا و مایعات تعارف می‌کردند، بشکن‌زنان چند دوجین غزل ناب در این باره در فضا رها می‌کرد (شاید یکی هم با این مطلع: كَشك است بادمجان ما، كَشك مطلا گشته‌ام). شاید روزی تصادفاً بفهمیم اعیان هند که با غذایشان طلا می‌خورند از همین توالتهای طلایی - مورد علاقه^۲ عربها و بازاریهای ایرانی در خانه دارند. اگر آدم در بشقاب دُورطلا خورشت کاری با چاشنی طلا می‌خورد، چرا توالت مطلا نه.

در آگهی بازرگانی - فوق، که انگیز^۳ این لُغزخوانی پشت سر مرده و زنده شد، اثری از بیده به چشم نمی‌خورد. شاید آن - شستنگاهای شاهوار هر دو کار را انجام بدهند. جای شگفتی است که در ایران حتی اقشار - متنعم^۴ و متجدد از آبفشان - شادی‌افزا کم استقبال می‌کنند. این وسیله^۵ مدرن که در ایران - پست‌مدرن مغفول مانده و مظلوم واقع شده است شاید به نوعی تجلی^۶ - سرود^۷ مهدی اخوان ثالث باشد:

ای تکیه‌گاه و پناه -

زیبا ترین لحظه‌های

پر عصمت و پر شکوه

تنهایی و خلوت من!

ای شط^۳ - شیرین - پر شوکت من!

و الی^۴ آخر (هر دو علامت ندا از خود متن است).

عجبا که حتی در عصر دائرةالمعارف^۵های اینترنتی مشکل بتوان اطلاعاتی دقیق در این باره به دست آورد که چندین فضا نورد در يك کابین فسقلی، یا کاشفان قطب جنوب و هیمالیا در سرمای هفتاد درجه زیر صفر چگونه مانع توقف مرگ^۶آور کلیه‌ها و دستگاه گوارشی‌شان میشوند. حتی از عادات مطلقاً خصوصی - مردمان مختلف جهان حرف چندان نیست اما در بسیاری سفرنامه^۷های خاورمیانه به استفاد^۸ مسلمانها از دست چپ و قایم کردن آن در داخل لباسشان اشاره میشود.

تقریباً در هر سفرنامه‌ای راوی فرنگی سر سفر^۹ مسلمان خاورمیانه‌ای بنشیند، اشاره به فقط با دست راست غذا خوردن - میزبان و سایر مهمانها مضمون همیشگی است. شاید پاسخی باشد به ادعاهای مسلمانها که می‌گویند پیروان سایر ادیان نه تنها در گمراهی‌اند بلکه نجس هم هستند: شما که ما را نجس می‌دانید، با دست خودتان مسئله دارید و آن را قایم می‌کنید چون می‌دانید که همه می‌دانند. مسافران و جهانگردان در توصیف يك شیخ، کربلایی، مشهدی یا حاجی - شدیداً متدین، پیش از هر چیز دست چپ مخفی شده‌اش را زیر ذر^{۱۰}ه بین می‌گذارند تا تماس مستم^{۱۱}ر و (به نظر آنها) پل^{۱۲}شت فوقانی و تحتانی در این قبیل اشخاص را یادآوری کنند.

همین تلقی منفی نسبت به نوعی مبال دیده میشود که مختص مسلمین نیست و در بسیاری جاهای دنیا، بخصوص در اماکن عمومی، وجود دارد. بازیگری آمریکایی که در سال ۱۳۸۴ به عنوان گزارشگر به تهران آمد به شرح توالی ایرانی در فرودگاه مهرآباد و در يك رستوران تهران پرداخت و آن را سیاهچاله‌ای انزجارانگیز توصیف کرد. ظاهراً مدلهای مطلای امپریال و پرنس را ندید. وقتی ملتی در قد^{۱۳} و قوار^{۱۴} ایرانی، با این ضریب هوشی و در جامعه‌ای هرد^{۱۵}مبیل و خرتوخر، ادعا کند پرچمدار تمدن است، حریفان يك ضریب^{۱۶} محکم به قوزك می‌زنند - و کفایت مذاکرات.

شاید سفرنامه نویسه‌ها منظوری ندارند، از روی کارهای قبلی رونویسی می‌کنند و ترجیح بند دست چپ حاج آقا^{۱۷} به نظرشان بامزه می‌رسد. شاید

هم خود ما، اهالی این صحاری خشک و پرکلوخ، حامل وسواسی هستیم که صادق هدایت به آن "آداب کونشوری" می‌گفت. خود او هم از چنین وسواسی عاری نبود و دوست داشت جامعه و سرزمینی را که در آن به دنیا آمده بود به چاهک خلا تشبیه کند. درهرحال، اگر به زور زنده نگه داشته شده بود می‌دید مضامین داستان البعث الاسلامیه الی البلاد الافرنجیه تا چه حد به حقیقت پیوسته است. طبیعی است حاج آقا دیپلماتها، حتی اگر شخصاً جلوس بر نوع مطالای فرنگی را ترجیح بدهند، در راستای استعلای فرهنگی و خودباوری، در سفارتخانه‌های ایران سرویسهای ایرانی و آفتابه هم تدارک دیده باشند. جا دارد مرکز گفتگوی تمدنها، ضمن ارائه کپی آگهی توالی مطالای، به اهالی خارجه حالی کند که به پایان آمد آن حکایت دست چپ و غیره، و حالیا "این منم طاووس - علی - یین شده."

منتقدانی نوشته‌های فروید و سایر روانکاوان را مثنی خیالبافی در حیطه ادبیات می‌دانند. نزد کسانی که غیر از این فکر می‌کنند، آن نظریه‌ها شاید بتواند وسواسی را که صادق هدایت عنوانی گزنده روی آن می‌گذاشت توضیح بدهد. به نظر برخی اصحاب مکتب روانکاوی، انسان - مقعدمحور - گرفتار وسواس - مقرررات و کنترل خود و دیگران، متمایل به امساک، و یکدنده و لجباز است. اعراب شنزار و اهالی کلوخستان آریایی - اسلامی تا چه حد چنین خصایلی دارند و تعامل پر وسواس - فوقانی و تحتانی در آنها تا چه حد با نظریه تیپهای شخصیت می‌خوانند؟

قضاوت برای ما که در همین فرهنگ بزرگ شده‌ایم آسان نیست. درهرحال، زمانی که انگیزه‌هایی مربوط به تندرستی و رفاه فردی در کار است، شاید ایجاد تغییر در این تیپ شخصیت هم به آن دشواری که اصحاب مکتب روانکاوی می‌گویند نباشد.